



وصیت نامه امام «ره»

واسم مستأثر الهی

آیت الله محمدی گیلانی

- زبان هر قومی مانند برج ربیعی است که از بلندای آن میشود بر افکار و عقایدشان وقوف یافت.
- زبان رسا و لبریز از گنج عرفان و هنر و ادب در یابندگی ملت‌ها دخیل است.
- حمله رومیان به سرزمین فلسفه و علم و هنر یونان، ملت یونان را خرد نمود ولی ملیت یونانیان در پرتو زبان سرشار از علم و معرفت، مصون ماند و نهایتاً رومیان مغلوب آن شدند.
- زبان شیرین و شورانگیز فارسی، زبان معارف، و اسما و صفات الهی در کلام و فلسفه و عرفان.
- معانی ای که در افاق اعلا است فقط میتوان اشاره نمود.
- کلام صاحب شوارق قدس سره در اسما و صفات.
- اصطلاح اهل الله در اسما و صفات.
- روشن شدن معنی «اسم عین مسمی است» و...

و حکمت و هنر و ادب و اخلاق آن ملت بزرگ بوده که نهایتاً بر نیروی نظامی رومیان، پیروز گردید و رومیان به ملیت یونانیان روی آوردند و مغلوب زبان فلسفه و هنر و ادب و فرهنگ یونان شدند، چنانکه مغول و سپس تیمور، در حمله به ایران که ضرب المثل قساوت و خرابی جاودانه تاریخ شدند بالاخره مغلوب زبان شیرین و شورآفرین فارسی گردیدند و حتی گروهبی از این فاتحان که به هندوستان هجرت کردند دارالهجرت خویش را با ادبیات فارسی لبریز از ذخائر عرفان و صلح و صفا آراستند و سبکی خاص از شعر فارسی بنام سبک هندی در ردیف سبک عراقی و خراسانی پدید آوردند زیرا این زبان بلیغ همانند موجود زنده‌ای، در عین نمو و بالندگی، و توانائی قبول ترجمانی افکار جدید، خاصیت انطباق به محیط را دارد و به یقین هر زبان زنده دنیا دارای این خواص است و زبان‌هایی که در جهان به کام مرگ فرورفتند فاقد این ویژگیها بودند.

باری، زبان هر قوم و ملتی، یابی است که به سوی فرهنگ و عقائد و افکارشان گشوده گردیده و بقدر غشا آن از گنج عرفان و معنویات، و آراستگی به زینت فصاحت و بلاغت و ترجمانی افکار نو و علوم جدید، در بقاء ملت و قوم مربوط به خویش دخیل است.

بندهی است که خواص و صاحب قنون در هر ملتی، دارای زبان و اصطلاحات ویژه‌ای هستند که بدون شناخت آن نمی‌شود بر مقاصدشان

تأثیر زبان دریابندگی ملت‌ها:

زبان هر قومی مانند برج ربیعی است که از بلندای آن می‌توان، بر افکار و آراء و عقائد و مقاصد آن قوم، وقوف یافت و در پاره‌آنان دآوری نمود و زبان هر ملتی محور اساسی حرکات ادبی و هنری و فلسفی و عرفانی و علمی آن ملت است و بقدری که سرشار از معنویات و صفات آدمیت و عدل تبیین مقاصد رساتر است، بقاء آن پاینده‌تر و دوام آن ملت بیشتر و در مقابل حوادث، مقاوم‌ترند.

هنگامی که به تاریخ ملت‌های بزرگ نظری افکنیم ملت فنیقی و قبلی و آشوری و کلدانی و آرامی و یونانی و ایرانی و همانند آنها را مشاهده می‌کنیم می‌بینیم که تندباد حوادث بسیاری از آنان را ریشه کن ساخته و اثری از وجود آنان در صحنه زمین پدیدار نیست فقط تاریخی از آنها به یادگار مانده است ولی اقوام و مللی را در امتداد زمان مشاهده می‌کنیم که با همه حوادث استیصال کننده، پایدار مانده‌اند.

رومیان با قدرت نظامی و تدارکات جنگی و صیلایت و مهارت فرماندهان و سربازان وحشی بر سر مردم یونان، بر سرزمین فلسفه و علم و ادب و هنر لشکر کشیدند و امپراطوری عظیمی تشکیل دادند امپراطوری که همچون آسیائی ملت یونان را خرد کرده و سائید، ولی زبان سرشار از منطق



واقف شد و در این باب، فنّ معارف و الهیات دارای امتیاز و ویژگی چشمگیری هستند که بر آشنایان این فنون واضح است و حتی در بین همین خواصّ که متصدی بحث از عقائد و معارف الهی هستند، اصطلاحاتشان مختلف و متفاوت است و نهایتاً به رموز و اشارات می‌انجامد و در این مقاله به اصطلاح آنان در بحث اسماء و صفات، به نحو اختصار اشاره می‌نمایم و راز رمزگویی و اشاره اهل کمال را نیز بعضیاً بیان می‌کنم و مناسب می‌بینم که قبلاً عبارتی از متکلم و حکیم بلندپایه مرحوم ملا عبدالرزاق لاهیجی قدس سره را در اینجا نقل کنم:

فرق میان اسماء الله و سایر اعلام:

«بدانکه در موجودات خارجی هر چه جوهر و قائم به نفس خود است آنرا ذات گویند و هر چه عرض و قائم به غیر است آنرا صفت خوانند و هر لفظی که دلالت کند بر ذات بی اعتبار صفتی از صفات آنرا اسم گویند چون رجل و زید و هر لفظی که دلالت کند بر ذات به اعتبار اتصافش به صفتی از صفات آنرا صفت گویند چون قائم و ضارب و احمر و ایمن، پس ذات و صفت مقابل هم‌اند در معانی و مفهومات، و اسم و صفت مقابل هم‌اند در الفاظ و عبارات، و درباره واجب تعالی لفظی که دلالت بر صفت تنها کند بی ملاحظه ذات، صفت گویند چون علم و قدرت و ارادت و مانند آن، و این الفاظ را در غیر واجب تعالی صفت نگویند، بلکه معانی آنها را صفت مقابل ذات گویند و لفظی که دلالت کند بر ذات به اعتبار صفت اعنی لفظی را که به اصطلاح سابق درباره دیگران صفت مقابل اسم می‌گفتند درباره واجب تعالی آنرا اسم خوانند چون عالم و قادر و مرید و امثال آن، پس الفاظ علم و قدرت و ارادت و مشیت و حیات و مانند آنها صفات الله باشند و الفاظ عالم و قادر و مرید و شائی و حیّ و امثال آنها اسماء الله، پس آنچه اسماء است در واجب، صفات باشد در غیر واجب لکن فرقی هست میان اسم در واجب، و صفت در غیر واجب و آن فرق آن است که ذات در مفهوم صفت در غیر واجب به طریق ابهام و اجمال معتبر است نه بر سبیل تعیین و تفصیل مثلاً مفهوم قائم ذات ما است که مأخوذ باشد به آن صفت قیام و به قرینه خارجی مفهوم شود که آن ذات مثلاً ذات زید است، و در مفهوم اسم در واجب ذات معین معتبر است، مثلاً معتبر در مفهوم عالم که از اسماء الله باشد ذات معین است که آن ذات واجب الوجود باشد مأخوذ با صفت علم و همچنین قادر و حیّ و امثال آن، و دور نیست که وجود آن فرق باعث مغایرت در تسمیه شده باشد و در میان اسماء الله اسمی است که بجای علمست در غیر واجب و آن لفظ الله است که موضوع است برای ذات واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمال، و ما گفتیم این اسم بجای علمست و نگفتیم که علمست، به سبب آنکه معتبر در مفهوم علم ذات معین است بی اعتبار معنی صفتی از صفات و در اسم الله معتبر ذات معین است

با اعتبار جمیع صفات.

پس فرق میان اسماء الله و سایر اعلام، اعتبار صفت است و عدم اعتبار صفت و فرق میان اسم الله و سایر اسماء الله، اعتبار جمیع صفات است و اعتبار بعضی از صفات پس فی الحقیقه سایر اسماء الله نیست مگر تفصیل اسم الله پس اسم الله اعظم اسماء الله باشد» (گوهر مراد باب دوم از مقاله دوم).

این اسماء و نظائر اینها که در واجب تعالی استعمال میشوند اسماء ملفوظه‌اند که اهل کلام و جدال و فلسفه عمومی از اسماء الهی، همیته را قصد می‌کنند و اقشار مردم نیز چنین می‌فهمند، ولی اهل معرفت و اصحاب قلوب، طورشان وراء این طور است.

اهل الله می‌گویند: علم مثلاً که از صفات حضرت واجب الوجود است، عبارت است از حقیقت الوجود در تعین علم، و عالم که از اسماء حضرت واجب الوجود است، عبارت است از ذات واجب تعالی ملحوظاً با تعین علم، پس حقیقت صفت و اسم بی‌ارتباطی در اصطلاح این طایفه، همان حقیقت وجود و ذات مقدس واجب تعالی است و اما لفظ علم و عالم اسم صفت و اسم اسم است، و بر این مقیاس است صفات و اسماء دیگر خدای تعالی که «کل يوم هو فی شأن» و به حسب شئون و تجلیاتش دارای اسماء و صفات سلبیه و ایجابی است و با این بیان معنی «اسم عین مستی است» روشن میشود.

وگاهی بعضی از معانی و برخی از معارف آنچنان در افق اعلا است که با معارف و معانی متعارف و معهود در افکار عموم قابل تطبیق نیست و دارای رنگ و قوام نوین و حدیث است، و طبعاً مورد انکار و رمیدگی مردم متعارف می‌گردد، و به همین معنی اشارت دارد روایات کثیره‌ای که از ائمه معصومین علیهم السلام به این مضمون آمده: «حدیثنا صعبٌ مستصعب لا یحتمله ملکٌ مغربٌ ولا ینسئ مرسل».

صدوق الطائفه رضوان الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در خبری طولانی از یزید بن سلیط نقل می‌کند که گفت از موسی بن جعفر علیهما السلام «راجع به معنی عمامه و سیف و کتاب و عصا و خاتم که نزد ائمه علیهم السلام می‌باشند» شنید که آن بزرگوار فرمودند:

«انا العمامه فسلطان الله تعالی عزوجل و انا السیف فعرّة الله عزوجل و انا الكتاب فنور الله عزوجل و انا العصا ففوة الله عزوجل و انا الخاتم فجامع هذه الامور... ثم قال: يا يزيد انما ودیعة عندک فلا تلعب بها الا عاقلاً او عبداً امتحن الله قلبه للايمان».

(ج ۱ ص ۲۵)
یعنی عمامه و شمشیر و کتاب و عصا و انگشتر، غلاف و قشری است برای لیب معانی ای مانند سلطان الله و عزت الله و نور الله و قوت الله تعالی:

اهل بیت (ع) موضعگیری و مبنای فقهی خاصی داشت و معتقد بود کسی که مالی را غصب میکند فقط در باره آن ضمان دارد و لازم است که آنرا عیناً و اگر آن از بین برود قیمت یا مثل آنرا (در قسمی قیمت و در مثلی مثل) بصاحبش بازگرداند لذا در برابر استفاده هائی که از آن مال برده و یا نگهداشته و استفاده ای که میتوانست از آن مال ببرد و نبرده است هر قدر مدت طولانی هم آنرا نگهداشته باشد اصلاً ضمانتی ندارد و چیزی لازم نیست بدهد.

در اینجا تصدیق میکنید که نظریه ای که بر اساس مکتب اهل بیت باشد با عدالت منطبق و منطبق دوم چه اندازه ظالمانه است و بالآخره ابوحنیفه بر اساس منطبق خود به صاحب استر گفت او چون استر تو را صحیح و سالم بتو برگردانده است دیگر من حقی از برای تو بر اونمی بینم و تو چیزی از اونباید بگیری.

ابوولاد میگوید: من و صاحب استر از نزد ابوحنیفه خارج شدیم ولی صاحب استر از این قضاوت سخت متأثر شده و با چشم گریان اثاثه و اثالیه را جمعون می گفت و چاره ای و دادرسی برای خود نمیدید.

تا اینکه من همان سال برای انجام مراسم حج به حجاز رفته مسأله را در محضر مبارک امام صادق (ع) مطرح کردم و قضاوت ابوحنیفه را بیان نمودم

حضرت صادق (ع) متأثر شدند و فرمودند: در نتیجه این قضاوتها است که آسمان باران خود را از مردم منع می کند و زمین برکت خود را قطع مینماید من عرض کردم اکنون وظیفه من چیست؟

حضرتش فرمودند نظر من این است که کرایه آن استر را در مدتی که از کوفه به «نیل» و از نیل به بغداد رفتی و از آن پس از بغداد به کوفه برگشتی (که ۱۵ روز طول کشیده بود) باید به صاحب آن پیردازی من گفتم: چند درهم بیاو دادم و او راضی شد حضرتش فرمودند: او چون در جنگال قضاوت ابوحنیفه که ظالمانه قضاوت کرده بود واقع شده بود بآن چند درهم راضی شد تو اکنون حتماً باو مراجعه کن و حکمی را که من گفتم برای او بیان کن اگر او بعد از شنیدن حکمی که من بیان کردم حلال کرد آنوقت چیزی بر تو نیست.

ابوولاد گفت من پس از مراجعت از سفر حج به سراغ صاحب استر رفتم و نظر حضرت صادق (ع) را برای او توضیح دادم و گفتم هم اکنون در برابر آن ۱۵ روز که استر تو را بدون افه تو در اختیار داشتم هر قدر که میخواهی بتو میدهم او گفت این فتوی نادلانه حضرت صادق (ع) که باعث بوجود آمدن محبت عمیق در دل من است به آنحضرت گردید مرا کالی است و من تو را حلال کردم و چیزی از تو نمیخواهم.

بر اساس این حدیث - چنانکه ملاحظه فرمودید - بیک عمل انحرافی که قضاوت ظالمانه در باره موضوعی که چند درهم ارزش دارد باشد و اینکه باعث قطع باران رحمت از آسمان و سلب برکت از زمین میشود سایر انحرافات و گناهها نیز - همانطور که در مقاله های قبل گفته شد - چه آثار زیانباری بیار خواهد آورد روشن است.

بنابراین با توفیق خداوند متعال باید سعی کنیم اغضال خود را از انحراف حفظ کنیم و با انجام کارهای نیک کفّه حسنات خود را سنگین نمائیم که سعادت دنیا و آخرت ما در گرو اعمال نیک ما است که بقول سعدی:

سعدی اگر چه سخندان و صالح گویی عمل کار برآید سخندان نیست و در جای دیگر می گوید:

نارده رنج گنج بستر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد نظامی می گوید:

- حاصل دنیا چونکی ساعت است طاعت کن کره به طاعت است عذر ماورونه جیل خواستند این سخن است از توصل خواستند گریسخن کار میسر شدی کار نظامی بفلک بر شدی
- ۱- سوره احزاب- آیه ۶۱ - ادامه دارد
 - ۲- سوره احزاب- آیه ۶۲
 - ۳- سوره فاطر- آیه ۴۲-۴۳
 - ۴- سوره الفتح- آیه ۲۳
 - ۵- «ال» در واژه رب به آنگ ابتدائی و «صا» به آنگی گفته میشود که بمانی بر میخورد و بر میگردد.
 - ۶- وسائل الشعه- ج ۱۳ ص ۲۵۵

سخن در پوست می گویم که جان این سخن غیب است نه در اندیشه می گنجد نه آن را گفتمن امکان است که برای درک اقشار چنین تعبیر شده و این اشارات و رموز را نمی بایستی نزد ناکسان افشاء نمود.

این بیان امام علیه السلام مفتاحی است برای گشودن رموز و تأویل این منبع آثار و احادیث وارده از انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم و علم تأویل احادیث از نعمتهای بزرگ خداوند متعال است که به برگزیدگان خویش افاضه می فرماید و آنها به عنایت خداوندی از اقشار و پوسته های احادیث می گذرند و به لباب آنها نائل میشوند، قال الله تعالی: «وَكذلك يخبرك ربك ويعلمك من تأویل الاحادیث» یوسف علیه السلام برگزیده پروردگار متان که او را تأویل احادیث آموخت، توانست قشور صورت نومیه سلطان مصر را کنده و جان و روح رؤیای وی را تفسیر و تعبیر کند.

اهل معرفت و اصحاب قلوب همانطور که خداوند متعال وجهی از آیات خویش را در آفاق ارائه میدهد، وجه دیگری از آیات خویش را در انفس

آنان، به آبان آرائه می دهد قال تعالی: «سربهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم» اینان به بطون قرآن و اسرار آفرینش از راه دل و تعلیم الهی واقف می شوند، و چون یافته آنها معنائی است، حدیث و نوین، و با یافته قشریون تطبیق نمی کنند، یا در صدورشان برای همیشه دفن شده و به مدفن خاک برده اند، یا با رمز و اشاره بیان کرده اند که بدینوسیله از تفتین و ایذاء و تکفیر قشریون در امان باشند، زیرا اسرار را با رمز و اشاره القاء کردن غالباً بدست قشری بهانه نمی دهد و باب تهمت را مسدود می کند، چنانکه حضرت صدیقه مریم علیها السلام بخاطر نجات خویش از اهل افک و افتراء به گاهواره اشاره فرمودند: قاضرات الهه...».

مردم متعارف، چون دیده اند که عالم شدن از راه درس خواندن و تلقی از اقواء رجال و متون کتابها است، این روش را روش منحصر در تعلم پنداشته اند، و این پندار حجایی است ضحیم که مایه ضلال آنان گردیده و از اعتقاد به علم لدنی، علمی که خدای تعالی معلم آن است، محروم شده اند و برکات آیه: «علما من لدنا علما» را خاتمه یافته تلقی کرده اند!

ادامه دارد